

مجموعه گفتارهای علمی اخلاقی

حضرت آیت الله یثربی دامت برکاته

## به سوی معرفت

تفسیر آیات ولایت و امامت

**تاریخ خلفا**

**و زوایای تاریک**

۹ مرداد ۱۳۸۷

۲۷ رجب ۱۴۲۹

تکثیر این جزوه

با رعایت محتوا، حفظ امانت در نقل و ذکر مأخذ مجاز است



« الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين » .

### چکیده سخن؛

در شام مبعث، خالصانه‌ترین سلامها و تحیات را به روان پاک رسول معظم اسلام تقدیم می‌داریم و از خداوند متان می‌خواهیم که عید سعید را بر همه رهروان آن حضرت مبارک گرداند. بنا داشتیم امشب راجع به مسأله مبعث، و هدفی که به خاطر آن مبعث واقع شد، سخن بگوییم اما از آنجا که روال بحث جلسات گذشته در واقع تحکیم همان چیزی است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خاطر آن مبعوث شده‌اند، لذا ترجیح دادم که مباحث گذشته را ادامه داده و تکمیل کنم. سخن در فتوحات و لشکر کشی‌هایی بود که پس از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در دوران حکومت خلفای سه‌گانه به وقوع پیوست. جنگ‌هایی که به ادعای اهل سنت، گام بزرگی برای نشر اسلام در اقصی نقاط عالم به شمار می‌رود. به اعتقاد اهل سنت، این اقدام برای صاحبان آن و همه کسانی که عهده دار فرماندهی و به ثمر رساندن این فتوحات بوده‌اند فضیلتی بزرگ محسوب می‌شود. همچنین به اعتقاد اهل سنت این دسته افراد با چنین خدمات قابل توجهی، نه تنها شایسته هر گونه تقدیر و تکریم هستند بلکه باید لغزشهای کوچک و بزرگ آنها نیز پوشانده شود. مطالبی در این باب به تفصیل بیان شده است، اما هنوز یک مسأله

باقی مانده که باید مورد دقت و ریشه‌یابی قرار گیرد.

### اقسام جنگ‌های خلفا؛

اتفاقات، جنگ‌ها و رخداد‌های اول اسلام که باید موشکافی شود اساساً به سه بخش تقسیم می‌شود؛ دسته اول، جنگ‌هایی است که از عصر خلیفه اول و روزهای نخستین خلافت او تحت عنوان جنگ با مرتدین آغاز شد. به اصطلاح فقهی و تاریخی مرتدین کسانی هستند که از اسلام و دیانت روی گردان شده‌اند. دسته دوم، جنگ با مدعیان نبوت است؛ کسانی که در همان روزها و ماه‌های آخر حیات رسول الله ﷺ و پس از رحلت ایشان ادعای نبوت کردند. از آن جمله می‌توان به «اسود امسی» در یمن و «مسيلمۀ کذاب» که بعد از رسول الله ﷺ ادعای نبوت کرد، و زنی از اهالی جزیره العرب به نام «سجّاح»<sup>(۱)</sup> و افراد دیگری که تاریخ از آنها نام برده است، اشاره کرد.

دسته سوم، جنگ‌هایی است که به عنوان کشورگشایی یا همان فتوحات اسلامی، بلاد، شهرها و ممالک مختلف را هدف قرار می‌داد. مثل فتح روم و شامات و یا فتح ایران و مناطقی که در آن عصر به وسیله خلیفه دوم و سوم صورت گرفت. با این که شاید بتوان به راحتی از هر یک از اقسام سه‌گانه جنگ‌های صدر اسلام عبور کرد اما هر چه بیشتر در وقایع تاریخ حکومت خلفاء تأمل و تدبّر شود زوایای پنهان جدیدی آشکار می‌شود<sup>(۲)</sup>.

۱- نام این شخص در تاریخ بدون تشدید؛ یعنی «سجّاح» هم نقل شده است.

۲- این توصیه رادوستانی که در وادی تاریخ قدم می‌زنند زیاد از بنده شنیده‌اند که تاریخ، قصه‌گویی و نقلی نیست و به نقل وقایع گذشته از زبان دیگران خلاصه نمی‌شود. تاریخ

## جنگ با مرتدین؛

قتل مرتد بنا بر فقه عامّه و خاصّه واجب است؛ یعنی اگر کسی شهادتین بگوید و اظهار اسلام کند سپس از اسلام روی گردان شود مهدور الدّم می‌شود<sup>(۱)</sup>. نکته جالبی که در تاریخ نبرد با مرتدین، در دوران حاکمیت خلفاء به چشم می‌خورد، این است که بنا بر فقه شیعه اگر کسی یکی از ضروریات را هم انکار کند که مستلزم انکار نبوت بشود<sup>(۲)</sup>؛ چنین شخصی هم مرتد می‌شود. البته باید دقت داشت که مثلاً نماز نخواندن موجب ارتداد نمی‌شود. آنچه که باعث ارتداد می‌شود این است که شخص مدّعی شود اصلاً چنین حکمی در اسلام تشریح نشده است.

از جمله ضروریاتی که انکار آن موجب خروج از دایره دین می‌شود، زکات است. با نگاهی اجمالی به تاریخ خلفاء به این نکته پی می‌بریم که عمده جنگ‌هایی که به عنوان جنگ با مرتدین در تاریخ مطرح است، جنگ‌هایی است که معمولاً با عشایر و قبایل اطراف مدینه روی داده است. این قبایل پس از اینکه خلیفه اول به کرسی خلافت نشست و عوامل خود را برای جمع‌آوری زکات به سوی آنها فرستاد؛ چون آنچه را می‌دیدند با آنچه که از پیامبر ﷺ در مورد خلیفه بعد از ایشان شنیده بودند مغایرت داشت، از پرداخت زکات به فرستادگان خلیفه سرباز زدند.

نمونه این قبایل، قبیله مالک بن نویره تمیمی است. خلیفه هم به بهانه اینکه

---

→ مانند فقه، اصول، طب، مهندسی و... نیاز به اجتهاد دارد. کسی که می‌خواهد در قضایای تاریخ، اظهار نظر کند نباید به نقل و قایع بسنده کند.

۱- کتاب الخلاف، جلد ۵ صفحه ۳۵۳.

۲- جواهر الکلام، جلد ۴۱، صفحه ۶۰۰.

انکار زکات به معنای انکار یکی از ضروریات دین است، خالد بن ولید را به همراه لشکری به سوی آنان گسیل داشت تا یا زکات بگیرد و یا با زبان شمشیر با آنها سخن بگوید<sup>(۱)</sup>. نکته جالب توجهی که در این باره به چشم می‌خورد، اختلافی است که میان سران دایره خلافت در مسأله قتل عام این دسته افراد، وجود دارد. وقتی خلیفه اول دستور اعزام لشکر خالد بن ولید را صادر کرد عمر رو به خلیفه کرد و گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمودند:

«إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُواهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا»<sup>(۲)</sup>.

من مأمورم که بکنجگم تا مردم شهادتین بگویند و وقتی شهادتین را گفتند، جان و مال ایشان از جانب من در امان است مگر از روی حق [و عدالت].

ظاهر اعتراض خلیفه دوم این است که این قبایل شهادتین را به زبان جاری کرده‌اند و جان و مالشان محترم است. این گفتگو که بیشتر شبیه یک نزاع ساختگی است با پاسخ ابوبکر مبنی بر اینکه انکار زکات هم مانند انکار نماز است<sup>(۳)</sup>، خاتمه یافت.

### کنجگ با مرتدّان، حقیقت یا دروغ؛

ادّعایی که طی چند جلسه آینده به طرح و اثبات آن می‌پردازیم این است که

۱- البدایة والنهایة، جلد ۶ صفحه ۳۵۴.

۲- التحفة السنیة، صفحه ۸۰ و از منابع اهل سنت بنگرید به سنن دارمی، جلد ۲ صفحه ۲۱۸ (با اندکی تفاوت).

۳- صحیح بخاری کتاب استنابة المرتدین، باب ۲ حدیث ۱ جلد ۹ صفحه ۱۹.

اِتهام ارتداد و قلع و قمع کردن قبایل اطراف مدینه به این عنوان، صرفاً یک حرکت سیاسی بود. مدعیان خلافت، ارتداد قبایل را دستاویزی قرار دادند تا کسانی را که حاکمیت و خلافت جدید را نپذیرفته بودند، سرکوب کنند.

گناه قبایلی که داغ ارتداد بر پیشانی‌شان حک شد و به تیغ سپاهیان خلیفه گرفتار آمدند فقط این بود که خلافت و جانشینی مدعیان حکومت را نپذیرفته بودند، که البته برای این کار خویش، دلیل قاطعی هم داشتند. آنان مانند سایر مسلمین به یگانگی خدا و رسالت رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان داشتند و هرگز منکر اصلی از اصول دین نشدند و هیچ امر ضروری دین را زیر پا نگذاشتند. آنها معتقد بودند زکات را باید به جانشین رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پردازند و کسی که خود را متصدی خلافت می‌دانست را به رسمیت نشناخته بودند.

کذب این اِتهام با مراجعه به تاریخ قابل اثبات است. مالک بن نویره وقتی با فرستادگان خلیفه به محاجّه<sup>(۱)</sup> پرداخت، فریاد برآورد که ما به توحید و رسالت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهادت می‌دهیم، ما نیز مانند شما نماز می‌خوانیم اما خلیفه را قبول نداریم و لذا زکات را به او نمی‌پردازیم. این امر سبب شد که خالد دستور قتل افراد قبیله مالک را داد. سر مالک را هم پس از آنکه از بدن جدا کردند به عنوان هیزم برای طبخ غذا استفاده کردند<sup>(۲)</sup>.

این ادعا را با ذکر روایتی که مرحوم طبرسی رحمته الله در احتجاج نقل کرده و بسیاری از منابع عامه نیز آن را نقل کرده‌اند، پی‌گیری و اثبات می‌کنیم. در این روایت اسامی کسانی که با خلافت ابوبکر مخالفت کرده‌اند به چشم می‌خورد. ابان بن تغلب<sup>(۳)</sup> که از اصحاب خاص امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام است و حضرت عنایت

۱- محاجّه: حجت آوردن. (فرهنگ معین)

۲- البدایة والنهایة، جلد ۶ صفحه ۳۵۴.

۳- ابان بن تغلب از بزرگان شیعه است که محضر امام سجاد، امام باقر و امام صادق عَلَيْهِمُ السَّلَام را

ویژه‌ای به او داشتند نقل می‌کند که از امام علیه السلام سؤال کردم که:

« جعلتُ فداك! هل كان أحدٌ في أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أنكر علي أبي

بكر فعلاً و جلوسه مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟؛

فدايت شوم! آیا کسی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر برای کارش و

جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعتراض کرد؟

قال: نعم، كان الذي أنكر علي أبي بكر إثني عشر رجلاً؛

امام علیه السلام فرمودند: بلی، کسانی که به ابوبکر اعتراض کردند دوازده

نفر بودند.

شش نفر از این جمع از مهاجرین و شش نفر دیگر از انصار بودند.

حضرت علیه السلام آنها را یک به یک برای ابان بر شمرند. از مهاجرین، خالد بن سعید

که از بنی امیه بود، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد، عمّار یاسر و بریده

اسلمی و از انصار، ابو هیثم، سهل و عثمان فرزندان حنیف، خزیمه ذوالشهادتین

ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری، به ابوبکر برای غصب خلافت اعتراض کردند.

هنگامی که ابوبکر بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشست، میان این دوازده نفر

بحث در گرفت. عده‌ای می‌خواستند او را از منبر بر زیر بکشند و گروهی این کار را

وقوع در هلاکت می‌دانستند و آن را روا نمی‌دانستند. سرانجام برای مشورت نزد

امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و حق از دست رفته حضرت علیه السلام را به ایشان یادآوری

→ درک کرده است. از امام باقر نقل شده که فرمودند: «یا ابان! اجلس في المسجد وافت

للناس فإني أحب أن أرى في شيعتي مثلك» (ای ابان! در مسجد بنشین و فتوا بده من

دوست دارم که بین شیعیانم مثل تو را ببینم) او کسی است که امام صادق علیه السلام پس از شنیدن

خبر ارتحالش فرمودند: «لقد اوجع قلبي موت ابان» (مرگ ابان قلبم را داغدار کرد).

معجم الرجال خویی، جلد ۱ صفحه ۱۴۳.



کردند.

امام صادق علیه السلام در ادامه این حدیث مفصل، به مأموریتی که امیرالمؤمنین علیه السلام به این دوازده نفر دادند اشاره کردند و فرمودند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان فرمودند:

«فانطلقوا بأجمعكم إلى الرجل فعرفوه ما سمعتم من قول نبيكم ليكون ذلك أوكد للحجة وأبلغ للعدر وأبعد لهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا وردوا عليه.»

همگی به سوی [این] مرد [ابوبکر] بروید و آنچه را که [درباره] من [از پیامبران شنیده‌اید به او یاد آوری کنید تا به عنوان حجت بر آن تأکید کرده باشید و عذر و بهانه‌ای برای او نباشد، و آنان از رسول الله صلى الله عليه وسلم در قیامت دورتر شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام راه کار زیبایی به یاران خویش ارائه می‌دهند؛ اول اینکه با برهان قوی بر آنها وارد شوند و دوم اینکه زمینه عذر خواهی را از آنها بگیرد. در پایان حضرت علیه السلام نتیجه این رفتار غاصبان را هم گوشزد می‌کنند و آن دوری آنها از پیامبر صلى الله عليه وسلم، در صحرای محشر است.

پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وسلم نیز در حدیثی به دوری بعضی از اصحاب اشاره می‌کنند و می‌فرمایند گروهی در صحرای محشر به من نزدیک می‌شوند ولی قبل از آنکه من از آنها دستگیری نمایم از من دور می‌شوند. وقتی از به عذاب افتادند آنها به خدا شکوه می‌کنم، خداوند می‌فرماید:

«لا تدري ما أحد ثوا بعدك»<sup>(۱)</sup>.

۱ - شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، جلد ۱۲ صفحه ۳۷۹. صحیح بخاری، جلد ۸ صفحه ۸۷.

نمی دانی بعد از تو چه کردند.

«فسار القوم حتّى أحذقوا بمنبر رسول الله وكان يوم الجمعة».

پس گروه حرکت کردند و دور منبر پیامبر ﷺ را گرفتند و آن روز جمعه بود.

هنگامی که ابوبکر بر منبر نشست، هر یک از مهاجرین و انصار از دیگری می خواستند که کلام را آغاز کند. اولین کسی که زبان به سخن گشود خالد بن سعید بن عاص<sup>(۱)</sup> بود. او ابتدا این حدیث نبوی ﷺ را به یاد اهل مجلس آورد که پیامبر ﷺ در باره امیرالمؤمنین علی عليه السلام فرموده بودند:

«ألا إن علي ابن أبي طالب أميركم بعدي و خليفتي فيكم بذلك أوصاني ربّي ألا وإتكم إن لم تحفظوا فيه وصيّي و توازروه و تنصروه، اختلفتم في أحكامكم و اضطرب عليكم أمر دينكم و وليكم أشراركم».

آگاه باشید که علی بن ابی طالب عليه السلام پس از من امیر و خلیفه شما است. این امر پروردگارم است. آگاه باشید که اگر در مورد او وصیت مرا حفظ نکنید و او را یاری و نصرت نکنید، در احکامتان دچار اختلاف می شوید و امر دینتان مضطرب می شود [در چنین حالی] امیر شما شرورترین شما است.

سخن که به اینجا رسید عمر بن خطاب به خالد نهیب زد که:

«أسکت يا خالد! فلست من أهل المشورة ولا ممن يقتدى برأيه».

ساکت شو ای خالد! تو نه از اهل مشورت هستی و نه از کسانی که

۱- صاحب کتاب اسد الغابه که از کتب معتبر تاریخی اهل سنت است در مورد او می گوید: «من السابقين في الاسلام ثالثاً أو رابعاً» (از سابقین در اسلام است، سومین یا چهارمین نفر) معنی این سخن این است که خالد زودتر از خلیفه اول و دوم مسلمان شده است.

می توان به نظرات او اقتدا کرد.

خالد نیز که از بزرگان قریش و اعظم بنی امیه بود، تندی عمر را بی پاسخ نگذاشت و گفت:

«اسکت یابن خطاب! فَإِنَّكَ تَنْطِقُ عَنِ لِسَانِ غَيْرِكَ».

تو ساکت باش ای پسر خطاب! تو از زبان دیگران سخن می‌گویی.  
«وَأَيُّمَ اللَّهُ لَقَدْ عَلِمْتَ قَرِيشَ أَنْتَكَ مِنَ الْأَمْهَاتِ حَسِبًا وَأَدْنَاهَا مَنْصِبًا وَأَخْسَبَهَا قَدْرًا وَأَخْمَلَهَا ذِكْرًا أَقْلَهُمْ غِنَاءً عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنَّكَ لَجَبَّانٌ فِي حُرُوبٍ وَبَخِيلٌ بِالْمَالِ».

به خدا سوگند قریش می‌داند که تو از حیث حسب پست‌ترین و در منصب پایین‌ترین و در ارزش ناچیزترین، ناشناخته‌ترین مردم و کمترین مردم در بهره‌گیری از خدا و رسولش هستی. به درستی که تو در جنگها بسیار ترسو و در مال بخیل هستی.

سخن خالد که به اینجا رسید سلمان فارسی برخاست و گفت:

«يَا أَبَا بَكْرٍ! إِلَيَّ مِنْ تَسْنُدِ أَمْرِكَ إِذَا نَزَلَ بِكَ مَا لَا تَعْرِفُهُ وَإِلَيَّ مِنْ تَفْزَعِ إِذَا سَأَلْتَ عَنِ مَا لَا تَعْلَمُهُ...».

ای ابوبکر! در مسایلی که نمی‌دانی به چه کسی تکیه می‌کنی و در سؤالاتی که پاسخ آن را نمی‌دانی به که پناه می‌بری؟

پس از سلمان، ابوذر برخاست و گفت:

«يَا مَعْشَرَ قَرِيشَ! أَصَبْتُمْ قَبَاحَةَ وَتَرَكْتُمْ قَرَابَةَ وَاللَّهِ لَتُرْتَدَنَّ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ وَلَتَشْكَنَّ فِي هَذَا الدِّينِ وَلَوْ جَعَلْتُمُ الْأَمْرَ فِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ مَا اخْتَلَفَ عَلَيْكُمْ سَيْفَانُ وَاللَّهِ لَقَدْ صَارَتْ لِمَنْ غَلَبَ لَتَطْمَحَنَّ إِلَيْهَا عَيْنٌ مِنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا لَيْسَفُكُنَّ فِي طَلِبِهَا دِمَاءٌ كَثِيرَةٌ».

زشت‌ترین کار را مرتکب شدید و قرابت رسول الله ﷺ را رها کردید به خدا سوگند جماعتی از عرب [با این کار شما] مرتد می‌شوند و در این دین شبهه می‌کنند. [این در حالی است که] اگر امر خلافت را در اهل بیت نبیتان قرار می‌دادید [حتی] دو شمشیر هم علیه شما کشیده نمی‌شد. به خدا سوگند ورق به نفع کسی که غلبه پیدا کرده برگشت و چشم کسانی که اهلیت ندارند از روی طمع به خلافت دوخته شده و در طلب آن خونهای زیادی خواهند ریخت.

امام صادق علیه السلام اینجا می‌فرماید:

«فکان کما قال أبوذر».

همانطور که ابوذر گفته بود شد.

مقداد از جا بلند شد و پس از آنکه ابوبکر را به پس دادن خلافت و توبه دعوت کرد، خطاب به او گفت:

«فلا تغررک قریش و غیرها».

[حمایت] قریش و غیر قریش تو را فریب ندهند.

ابی بن کعب که یکی از قُراء بزرگ است برخاست و خطاب به ابوبکر گفت:

«لا تجحد حقاً جعله الله لغيرك لا تکن أول من عصی رسول الله ﷺ في وصيته و صفيته و صدق عن أمره و اردد الحق إلى أهله».

حقی را که خداوند برای غیر تو قرار داده انکار نکن و اولین کسی نباش که از فرمان رسول خدا ﷺ در مورد وصی و جانشینش سرباز زده و در مسیر امر پیامبر ﷺ مانع تراشی کرده، حق را به اهل آن بازگردان.

عثمان بن حنیف نیز برخاست و در حمایت از امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر

گفت:

«فلا تکن یا ابابکر! أول کافر به فلا تخونوا الله والرسول [ﷺ] و تخونوا أماناتکم وأتم تعلمون»<sup>(۱)</sup>.

ای ابابکر! اولین کسی نباش که به پیامبر کفر ورزیدی. به خدا و رسول او خیانت نکنید و در امانات خیانت نکنید و شما می دانید [خلافت حق کیست].

همه دوازده نفر یک به یک خاستند و در حمایت از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سخن گفتند. مطلب مشترکی که در کلمات همه این دوازده نفر به چشم می خورد خوف از آینده مسلمانان است. کلام ابوذر در این مورد بسیار روشن و صریح بود که گفت: عده‌ای از اعراب مرتد خواهند شد و به همین عمل شما استناد خواهند کرد. مسلمانان در آینده خواهند پرسید: چگونه است که زیر پا گذاشتن حکم پیامبر ﷺ و غصب حق جانشین مسلم او ارتداد نمی آورد ولی تمرد از ابوبکر موجب ارتداد می شود؟ آن روز، اصحاب مؤمن، هوشیار و آینده‌گر رسول الله ﷺ این خطر جدی که دنیای اسلام با آن روبروست را حس کردند و نسبت به آن هشدار دادند. در این میان مناظره خالد با عمر جالب‌تر از سایر سخنان به نظر می‌رسد. او با کنایه ظریفی به عمر گفت: تو از نزد خود سخن نمی‌گویی و زبان دیگران شده‌ای. شاید اگر او هم مانند سعد بن عباده و ابی بن کعب صراحتاً افشاگری می‌کرد، جان خویش را از دست می‌داد.

سعد بن عباده از مدینه تبعید شد و چنین شایع شد که در راه به تیر غیب گرفتار آمده و جان باخته است<sup>(۲)</sup>. در مورد ابی بن کعب هم ابن ابی الحدید در

۱- احتجاج، جلد ۱ صفحه ۱۰۲، تاریخ یعقوبی، جلد ۲ صفحه ۱۱۴.

۲- اسد الغابه، جلد ۲ صفحه ۲۸۴ و ۲۸۵.

شرح نهج البلاغه می‌گوید:

« قال أبي ابن كعب: ما زالت هذه الأمة مكبوبة على وجهها منذ فقدوا نبيهم ﷺ ».

از روزی که پیغمبر این مردم از دنیا رفت امت با روی بر زمین افتادند. « ألا هلك أهل العقيدة والله ما آسى عليهم إنما آسى على من يضلون من الناس »<sup>(۱)</sup>.

« آگاه باشید که اهل پیمان هلاک شدند. من دلم برای آن اهل عقده و پیمان نمی‌سوزد من دلم برای مردمی می‌سوزد که بعداً گمراه می‌شوند.

و اهل عقده را معنا می‌کند و می‌گوید: آن کسانی که با هم پیمان بستند. حال اهل این پیمان چه کسانی هستند و چه پیمانی با هم بسته بودند، در نهان خانه تاریخ دفن شد و امروز، به جزئیات آن سترسی نداریم. البته این کتمان و سکوت کشنده، فقط در اخبار اهل سنت دیده می‌شود. منابع روایی شیعی در این مسأله هم مانند سایر مسائل، با استعانت از تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام دایره سکوت را شکستند و پاسخ این معما را نیز پیدا کردند. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: به همراه پدرم امام سجاد علیه‌السلام وارد خانه کعبه شدیم،

« فصلی على الرخامة الحمراء بين العمودين فقال: في هذا الموضع تعاهد القوم إن مات رسول الله لا يردوا هذا الأمر في أحد من أهل بيته أبداً »<sup>(۲)</sup>.

پدرم روی سنگ قرمزی بین دو ستون نماز خواندند، سپس فرمودند: در همین مکان قوم با یکدیگر پیمان بستند که اجازه ندهند

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲۰ صفحه ۲۴.

۲- کافی، جلد ۴ صفحه ۵۴۵.

پس از رحلت پیامبر ﷺ امر خلافت به اهل بیت پیامبر ﷺ برسد. این گروه در کنار خانه کعبه با هم پیمان بستند که نگذارند نبوت و خلافت در بنی هاشم جمع شود. آنها با هم عهد کردند که نگذارند علی بن ابی طالب (ع) به خلافت برسد. ابن سعد در کتاب طبقات الکبری از شخصی به نام جندب بن عبدالله این قصه را نقل می‌کند سپس می‌گوید ابی بن کعب پس از بیان این جمله گفت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعَاهِدُكَ إِن أَبْقَيْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْجُمُعَةِ لِأَتَكَلَّمَنَّ بِمَا سَمِعْتُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا أَخَافُ فِيهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ»<sup>(۱)</sup>.

خدایا! با تو عهد می‌بندم اگر تا جمعه آینده زنده‌ام نگاه‌داری چیزی را که از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام بدون اینکه از سرزنش کسی بترسم بگویم.

به نقلی ابی بن کعب گفت اگر تا جمعه آینده زنده باشم چیزی می‌گویم که این قوم یا از من حیا کنند و یا مرا بکشند<sup>(۲)</sup>. راوی می‌گوید:

«وَجَعَلْتُ أَنْتَظِرَ الْجُمُعَةَ خَرَجْتُ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِبَعْضِ حَاجَتِي فَإِذَا السَّكَّكَ غَاصَّةً مِنَ النَّاسِ لَا أَجِدُ سَكَّةً لَا يَلْقَوْنَ النَّاسَ».

انتظار جمعه را می‌کشیدم. روز پنجشنبه برای برآوردن بعضی از حاجاتم از خانه خارج شدم که کوچه‌ها را مملو از مردم دیدم. کوچه‌ای ندیدم که آدم در آن نباشد. راوی می‌گوید: علت ازدحام را جو یا شدم.

۱- طبقات الکبری، جلد ۳ صفحه ۵۰۲.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۸ صفحه ۱۱۷.

«قالوا: مات سيد المسلمين ابی بن كعب»<sup>(۱)</sup>.

گفتند: سيد المسلمين ابی بن كعب مرده است.

چند روز فاصله نشد ابی بن كعب به مرگ ناگهانی از دنیا رفت آنچه را می‌خواست افشا کند با خود به گور برد. تمام آن مورّخین این مطالب را از زبان ابی بن كعب نقل کرده‌اند.

داستان تعاهد و تعاهد دشمنان پیامبر ﷺ از منظر منابع روایی شیعه چنین شکلی داشت. این گروه به دلیل عجله‌ای که برای رسیدن به آرزوهایشان داشتند ماجرای عقبه را به وجود آوردند. داستان عقبه را ذیل آیاتی که اهل سنت با استناد به آنها مدّعی اثبات عدالت صحابه بودند مفصل بیان کرده‌ایم<sup>(۲)</sup>. خلاصه ماجرا این بود که گروهی از اصحاب تصمیم گرفتند رسول خدا ﷺ را ترور کنند. در صحت این ماجرا جای تردید برای کسی باقی نمانده است به نحوی که همه محدّثین و مورّخین آن را نقل کرده‌اند. سیوطی در درّ المنثور<sup>(۳)</sup> ترور پیامبر ﷺ را به جماعتی از صحابه نسبت می‌دهد و می‌گوید: «جماعة من الصحابه» ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه عدد این گروه را با ذکر نام برخی از آنها ذکر می‌کند.

«أنهم كانوا اثنا عشر رجلاً منهم أبو سفیان»<sup>(۴)</sup>.

آنها دوازده نفر بودند از جمله ابو سفیان.

۱- بحار الانوار، جلد ۲۸ صفحه ۱۱۷ از منابع اهل سنت: مستدرک الحاکم، جلد ۱۳ صفحه

۳۰۵، سنن نسایی و مشکاة المصابیح هم به این مطلب اشاره کرده‌اند.

۲- برای اطلاع بیشتر به جزوه شماره ۳۶ رجوع کنید.

۳- این ماجرا به همین شکل که سیوطی نقل کرده است در دیگر کتب از جمله دلائل النبوه، استیعاب ابن عبدالبر، کنز العمال و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید هم آمده است.

۴- شرح ابن ابی الحدید، جلد ۶ صفحه ۳۹۱.



ابن جزم در کتاب المحلی می نویسد:

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعِثْمَانَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ مِنْ أَصْحَابِ الْعَقَبَةِ».

این جماعت که در بین آنها بزرگان صحابه و حتی از اعضای شورای شش نفره<sup>(۱)</sup> هم به چشم می خورد به دلیل عجله‌ای که برای رسیدن به آرزوهای خود داشتند تصمیم به ترور رسول الله ﷺ گرفتند. آیاتی از قرآن و شواهد فراوان تاریخی ادعای ما را اثبات می‌کند. که به برخی از آن شواهد اشاره می‌کنیم. واقدهی در کتاب المغازی از ابن ابی صبره از ابی بکر بن عبدالله بن ابی جهل نقل می‌کند،

«كان خالد بن وليد يحدث وهو بشام، وقال: الحمد لله الذي هداني للإسلام لقد رأيتني ورأيت عمر بن الخطاب حين جالوا وانهمزوا يوم أحد وما معه أحد وإني لفي كتيبة خشناء»<sup>(۲)</sup>.

خالد سخنرانی می‌کرد در حالی که در شام بود، و گفت خدا را سپاس که مرا به اسلام هدایت کرد. همانا من و عمر در روز احد زمانی یکدیگر را دیدیم که سپاه در حال فرار بود. و همراه عمر کسی نبود و من صورتم را پوشانده بودم.

خالد بن ولید که بازوی خلیفه اول و دوم است و از ناحیه خلیفه اول مفتخر به دریافت لقب «سیف الاسلام» شده است می‌گوید: عمر در حال فرار بود و فقط من او را شناختم. ترسیدم که اگر او را به سایرین معرفی کنم او را بکشند. از این رو با اشاره چشم راه را به او نشان دادم. پرسش مهم این است که چه رابطه‌ای

۱- شورایی که عمر در روزهای پایانی زندگی اش برای تعیین خلیفه بعدی تشکیل داد.

۲- مناقب اهل بیت، صفحه ۳۲۲.

میان عمر و خالد است خالد با اینکه توان کشتن او را داشت از این کار منصرف شد و حتی راه فرار را هم به او نشان داد؟

سؤال این است که خالد بن ولید مشرک و ملحدی که در جنگ احد برای قتل علی بن ابیطالب علیه السلام حمزه سید الشهداء آمده است و در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به دستور ابی بکر آماده قتل علی بن ابیطالب علیه السلام می شود و اساساً به خون هر مسلمانی تشنه است، چرا راه فرار را به عمر نشان می دهد؟ منظور ما از دقت و موشکافی در تاریخ این است. ای کاش معلوم می شد که چه پیمان و همدلی بین خالد و عمر وجود داشت که مانع کشتن عمر گردید. انشاء الله در جلسه آینده با ادامه این بحث و پی گیری جنگ با مرتدین بخشهای دیگری از زوایای پنهان تاریخ خلفاء را مورد بررسی و نقادی قرار می دهیم.

## خودآزمایی؛

- ① خلفاء در دوران حکومت خود چند قسم جنگ داشته‌اند؟ نام ببرید.
- ② نام چند تن از کسانی را که پس از پیامبر ﷺ ادعای نبوت کردند نام ببرید.
- ③ عمده جنگ‌هایی که تحت عنوان جنگ با مرتدین صورت گرفت با چه کسانی رخ داد؟ یک نمونه از این گروه را نام ببرید.
- ④ استدلال خلیفه برای نبرد با کسانی که از پرداخت زکات سرباز زدند چه بود؟
- ⑤ نظر خلیفه دوم را در مورد دستور قتل عام قبایلی که زکات نپرداختند را بنویسید؟
- ⑥ چند نفر از صحابه پیامبر ﷺ در مقابل غضب خلافت با ابوبکر نزاع کردند؟
- ⑦ موضع‌گیری عمر در مقابل خالد بن سعید و پاسخ خالد را بیان کنید.
- ⑧ استدلال ابوذر را در مورد قباحت کار ابوبکر بنویسید.
- ⑨ سخن امام باقر در مورد پیمان اهل‌العقده چه بود؟
- ⑩ ابن ابی‌الحدید عدد اصحاب عقبه را چند نفر ذکر می‌کند؟ آیا نام کسی را هم می‌برد؟
- ⑪ ابن حزم در کتاب المحلی نام چند نفر را به عنوان اصحاب عقبه می‌برد.
- ⑫ عمر و خالد بن ولید در کجا و به چه صورتی با هم آشنا شدند.

خالد بن ولید که بازوی خلیفه اول و دوم  
است و از ناحیه خلیفه اول مفتخر به دریافت  
لقب «سیف الاسلام» شده است می گوید:  
عمر در حال فرار بود و فقط من او را  
شناختم. ترسیدم که اگر او را به سایرین  
معرفی کنم او را بکشند. از این رو با اشاره  
چشم راه را به او نشان دادم. پرسش مهم این  
است که چه رابطه ای میان عمر و خالد است  
خالد با اینکه توان کشتن او را داشت از این  
کار منصرف شد و حتی راه فرار را هم به او  
نشان داد؟

(صفحه ۱۷ از همین جزوه)

■ محل عرضه CD جلسات به سوی معرفت:  
ابتدای خیابان امام، جنب قائمیه، فروشگاه آوای مهر.  
■ شماره سیستم پیام کوتاه (SMS) ۳۰۰۰۷۲۲۷۰۸ می باشد.  
■ در صورت تمایل به دریافت پیام کوتاه جلسات، شماره تلفن

### محل برگزاری جلسات:

کاشان: حسینیه مرحوم آیت الله یشری رحمته الله علیه

تلفن: ۴۴۴۳۴۳۴۳ ۴۴۴۵۲۷۷ ۴۴۴۹۹۳۳

پست الکترونیک: [info@yasrebi.ir](mailto:info@yasrebi.ir)

[www.yasrebi.ir](http://www.yasrebi.ir)